

تبیین پذیری رویکرد سیاست خارجی انقلاب اسلامی در پارادایم‌های اصلی روابط بین‌الملل

رضا سلیمانی^۱

چکیده

با وجود ادعای «جک گلدستون» درباره گرایش قوی متفکران علوم اجتماعی و سیاسی برای مطالعه و تبیین انقلاب‌ها، اکثر آنها، انقلاب را نوعی انحراف از هنجارها و اصول حاکم بر جامعه داخلی و بین‌المللی ارزیابی می‌کنند و از این‌رو آن را به‌عنوان پدیده‌ای در تضاد با ثبات، نظم و امنیت قلمداد می‌کنند. این رهیافت، بازتاب جریان محافظه‌کارانه‌ای است که همواره بر مطالعات انقلاب با هدف مهار هر انقلاب علیه منافع قدرت‌های بزرگ در سراسر جهان علی‌الخصوص در جهان سوم حاکم بوده است. بدین‌سان، این مقاله می‌کوشد تا به این پرسش پاسخ مهم دهد که: چرا مطالعات بین‌المللی از فقر تئوریک در تبیین انقلاب اسلامی ایران رنج می‌برند؛ و اینکه کدامیک از پارادایم‌های عمده می‌توانند نظریه‌های توانمندتری را برای توضیح انقلاب اسلامی ارائه دهند؟ فرضیه اصلی مقاله مزبور آن است که «رنالیسم» از کمترین قابلیت و «برساخت‌گرایی» از بیشترین توانمندی برای تبیین این پدیده برخوردار است. در این میان، لیبرالیسم و مکتب انگلیسی در میانه این طیف قرار می‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: رنالیسم، لیبرالیسم، مکتب انگلیسی، مکتب برساخت‌گرایی، انقلاب اسلامی، هویت انقلابی

مقدمه

ضعف تئوریک در تبیین انقلاب اسلامی ایران در سیاست بین‌الملل را باید به برخی واقعیت‌های بعد از جنگ‌های اول و دوم جهانی و ظهور جنبش‌ها و انقلاب‌های ملی‌گرایانه در جهان سوم و کشورهای مستعمره نسبت داد. تحولات بنیادین مزبور، منجر به علاقه‌مندی و توجه اندیشمندان و سیاست‌مداران غربی به‌ویژه آمریکایی به مطالعه پدیده انقلاب گردید. آنچه این مسئله را به موضوع نوشتار پیش رو پیوند می‌زند آن است که علاقه‌مندی مزبور نه یک گرایش علمی و بی‌طرفانه، بل با هدف جلوگیری از شکل‌گیری، تعمیق و تکرار انقلاب‌ها در سراسر جهان علی‌الخصوص در خاورمیانه بوده است. به همین دلیل، عمده تئوری‌پردازی‌های این دسته از پژوهشگران درباره انقلاب اسلامی در ایران به‌عنوان یکی از انقلاب‌های بزرگ قرن بیستمی نه با هدف به تعبیر ماکس وبر شناخت «همدلانه» (SHILS & FINCH, 1949:40) پدیده‌ای به نام انقلاب اسلامی بلکه با هدف مهار کردن و لجام زدن بر آن صورت گرفته است. با فرض چنین رویکردی، می‌توان مدعی شد نوعی فقر تبیینی بر مطالعه پدیده انقلاب اسلامی در حوزه تئوری‌پردازی‌های سیاست بین‌المللی حاکم است. این فقر تبیینی البته ذودرجات است و در مورد برخی پارادایم‌ها و تئوری‌های مطرح در چارچوب آنها برجسته‌تر و در خصوص برخی دیگر از کم‌رنگ‌تر است. در این راستا، جریان اصلی نظریه‌پردازی در سیاست بین‌الملل (رئالیسم و لیبرالیسم) متحمل بیشترین کمبودها در تحلیل واقع‌بینانه و فارغ از ملاحظات قدرت‌های بزرگ هستند و در عوض، جریان فرعی یا غیراصولی مانند مکتب انگلیسی و علی‌الخصوص مکتب برساخت‌گرایی از ضعف تبیینی به مراتب کمتری در این زمینه برخوردار است. این مقاله می‌کوشد تا برخی نقاط ضعف و قوت تئوری‌های مطرح در ذیل چهار پارادایم رئالیسم، لیبرالیسم، مکتب انگلیسی و برساخت‌گرایی را در تبیین رویکرد سیاست خارجی انقلاب اسلامی ایران مورد بحث و بررسی قرار دهد.

الف) پارادایم رئالیسم

۱. نظم محوری/امنیت محوری رئالیسم

مهم‌ترین ویژگی سیاست خارجی انقلاب‌ها از جمله انقلاب اسلامی ایران، فراملی‌گرایی به معنای پیگیری اهداف و آرمان‌هایی فراتر از منافع ملی صرف است؛ به گونه‌ای که کشورهای انقلابی، تجدیدنظر طلب بوده و برای تغییر نظم/نظام بین‌الملل موجود تلاش می‌کنند. اهمیت طرح این موضوع از آن جهت است که فراملی‌گرایی انقلابی را یکی از متغیرهای اصلی تعیین‌کننده تقابل جمهوری اسلامی ایران با نظم محوری/امنیت محوری غیرعادلانه نظام بین‌المللی مفروض بگیریم. «فرد هالیدی» استدلال می‌کند که انقلاب اسلامی ایران حتی پیش از انقلاب‌های روسیه و فرانسه، فراملی‌گرا بوده و به تبع آن اهداف ایدئولوژیک و معطوف به بررسی نظم جهانی نیز از اولویت بیشتری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار بوده است» (Holiday, 2000: 127). «رابرت اسنایدر» نیز تلاش کرده روابط بین‌الملل را بر اساس تعارض و تقابل کنش‌گران طرفدار وضع موجود و بازیگران انقلابی تجدیدنظرطلب تبیین کند.

به نظر وی سیاست بین‌الملل عمدتاً ناشی از مناقشه کشورهای تجدیدنظر طلب انقلابی با قدرت‌های بزرگ لیبرال و محافظه‌کار در سطح بین‌الملل است. اسنایدر به‌ویژه بر نقش انقلاب اسلامی در ایجاد این مبارزه با نظم هژمونیک لیبرال به رهبری آمریکا تأکید وزریده و آن را عامل احیای اسلام سیاسی و شکل‌گیری جنبش‌های اسلامی می‌داند که نظم/نظام بین‌الملل سکولار موجود را به چالش طلبیده‌اند (Snyder, 1999: 265-290). بدین‌سان، اساساً انقلاب‌ها ماهیتاً در چالش و تعارض با قدرت هژمون در سطح ملی و بین‌المللی قرار می‌گیرند و این مسئله در مورد انقلاب‌های بزرگ و ایدئولوژیک بیشتر نمود و بروز پیدا می‌کند. زیرا جنبه تعارض آنها با نظم هژمونیک بین‌المللی، بیشتر است. با این وصف، انقلاب‌ها ملهم از قدرت نیروهای اجتماعی درونی در پی شکستن هرگونه نظم تحمیلی از سوی قدرت‌های نظم‌ساز هستند.

این بحث را می‌توان با مباحث نقادانه اصحاب مکتب انتقادی، مانند «رابرت کاکس» و «اندرو لینکلتر» علیه جریان اصلی تئوریک در روابط بین‌الملل (جریان راسیونالیسم) تکمیل کرد. به اعتقاد مکتب اخیر، جریان اصلی از جمله رئالیسم تنها دغدغه نظم/ثبات بین‌المللی را دنبال کرده، می‌کوشد از نظم دل-بخواهی برساخته شده توسط قدرت‌های برتر هژمونیک صیانت نماید. در عوض، نظریه‌پردازان انتقادی برآنند که علاوه بر نشان دادن تاریخی بودن (قابل تغییر بودن) وضعیت موجود، پیامدهای ناعادلانه بودن آن را نشان دهند. کاکس ضمن تأکید بر تاریخی بودن نظم بین‌الملل حاکم، بر آن است که در صورت مهیا شدن شرایط خاص این نظم ناعادلانه متحول خواهد شد. اصولاً در رویکرد کاکس، هیچ شناخت و نظریه‌ای علی‌الخصوص نظریه رئالیستی نمی‌تواند فارغ از ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیک مطرح شود: «نظریه همیشه برای کسی و برای مقصودی پرداخته می‌شود. همه نظریه‌ها چشم‌اندازی در خود دارند. چشم‌اندازها برخاسته از موقعیتی زمانی و مکانی و مشخصاً زمان و مکان اجتماعی و سیاسی هستند» (Cox, 1981: 128-130). به اعتقاد کاکس، نظریه‌هایی که وی نام «نظریه حل‌مسائلی»^۱ را بر آن می‌گذارد، جزو همان نظریه‌هایی هستند که در خدمت منافع قدرت‌های بزرگ قرار می‌گیرند و اساساً رسالت و کارکرد آنها حل مشکلات و مخالفت‌های به‌وجود آمده در روند نظم ایجاد شده توسط قدرت‌های مسلط هژمونیک است (Ibid). به این ترتیب، وقوع انقلاب اسلامی به عنوان تحولی بنیادین که می‌کوشد از نظم سیاسی اسلاف خود فاصله بگیرد و علیه نظام ناعادلانه بین‌المللی حرکت کند، خارج از دایره تحلیلی - تبیینی پارادایم محافظه‌کارانه رئالیستی و تلاش آن برای تأمین منافع و دغدغه‌های قدرت‌ها برای استمرار نظم ناعادلانه موجود بین‌المللی قرار می‌گیرد.

رویکرد کاکس را می‌توان به شکل آشکارتری در نوشته‌های انتقادی «استنلی هافمن» در خصوص آمریکایی بودن رشته و علم روابط بین‌الملل جستجو کرد. هافمن تلاش گسترده و جهانی دولت آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت نوظهور پس از جنگ دوم را برای پیروزی در رقابت با اتحاد جماهیر شوروی در

جنگ سرد، یکی از علت‌های مهمی می‌داند که موجب شد مطالعه روابط بین‌المللی با راهبردهای ایالات متحده برای کنترل جهان پیوند برقرار کند: «تقریباً به ناگزیر، نگرانی در مورد رفتار آمریکا در دنیا با مطالعه روابط بین‌المللی در هم آمیخت. زیرا به نظر می‌رسید تمام دنیا هدف رویارویی آمریکا و شوروی است... مطالعه سیاست خارجی آمریکا به معنای مطالعه نظام بین‌المللی بود» (Haffman, 1997:46). بدین‌سان، سیطره رویکرد آمریکایی بر نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل مانعی جدی در راه تحلیل پدیده‌های اتفاق افتاده در خارج از منطق و نظم دوقطبی (مانند انقلاب اسلامی با رویکرد ضد غربی ضد شرقی) به شمار می‌رود. رویکرد مزبور عمدتاً متأثر از نیاز آمریکایی‌ها برای درانداختن «نظریه‌ای برای اقدام» به جای «نظریه‌ای برای توصیف» تحولات بین‌المللی بوده است. در مورد موضوع اخیر، هافمن معتقد است که برای نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در آمریکا: «پرسش اصلی در برخورد با روس‌ها، چینی‌ها و تولیدکنندگان بمب و نفت این نبوده که چه باید بدانیم؟ بلکه این بوده است که چه باید بکنیم؟» (Ibid: 52-55). البته پس از فروپاشی شوروی و پایان رسمی جنگ سرد، سیطره دیدگاه آمریکایی رو به ضعف نهاده و پژوهشگران مکتب لیبرالیسم، مکتب انگلیسی، مکتب برساخت‌گرایی مجال ظهور و بروز یافتند که در جای خود به آن می‌پردازیم.

۲. دولت‌محوری

دولت‌محوری^۱ یکی از مهم‌ترین اصول فکری پارادایم واقع‌گرایی به شمار می‌رود. دولت‌محوری به این معناست که دولت‌های ملی اصلی‌ترین آکتور در عرصه بین‌المللی هستند. بدین‌سان، در شرایطی که بازیگران متعدد فراملی مانند گروه‌های غیردولتی و غیرحکومتی^۲ همانند گروه‌های نفوذ و فشار، احزاب و رسانه‌ها، افکار عمومی از یک سو و بازیگران متعدد فراملی از جمله سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از سوی دیگر در عرصه بین‌المللی فعالیت می‌کنند، رئالیسم صرفاً دولت‌ها را بازیگران اصلی و مسلط در روابط بین‌الملل ارزیابی می‌کند و سایر بازیگران را تابع دولت قلمداد می‌نماید و آنها را در حد بازتولید منافع و ملاحظات دولتی فرو می‌کاهد و نهایتاً فعالیت سازمان‌ها و نیروهای غیردولتی را در چارچوب روابط میان دولت‌ها بررسی می‌کند (Little, 2009:675). بدین‌سان اگر انقلاب‌ها را به‌عنوان یک نیروی اجتماعی ملی در نظر بگیریم که مهم‌ترین ویژگی‌اش برقراری یک نظم جدید متفاوت با ایدئولوژی دولت‌های ملی یعنی ناسیونالیسم در مرحله اول و نیز در سطح بین‌المللی از طریق صدور آن در مرحله بعدی می‌باشد، پارادایم رئالیستی توان تحلیل پدیده انقلاب را در هر دو سطح فراملی و فروملی ندارد. نقصان تبیینی-تحلیلی پارادایم رئالیستی در موضوع دولت‌محوری با توجه به پیگیری هدف «امت‌محوری» به جای «دولت‌محوری» در آرمان‌های انقلاب اسلامی بیش از سایر انقلاب‌ها نمود و بروز می‌یابد. بدین‌سان، یکی از مهم‌ترین معیارهای اسلامی در تنظیم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

1. State Centristism

2. Non-Governmental Organizations

اعتقاد به امت واحده و رعایت اصل امت‌محوری بر اساس آیه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (قرآن کریم، انبیاء: ۹۲) می‌باشد تا بتواند به تعهدات برادرانه خویش نسبت به همه مسلمانان و حمایت از مستضعفان جهان عمل کند: «به حکم آیه کریمه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» همه مسلمانان یک امت‌اند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد» (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصل یازدهم). بر اساس رویکرد امت‌محوری، مرزهای ملی - سرزمینی مبتنی بر تقسیم جغرافیایی جوامع مانند تقسیم امت اسلامی به دولت - ملت‌ها اصالت ذاتی ندارد؛ چرا که جهان بر حسب مرزهای عقیدتی به دارالاسلام/دارالکفر یا امت اسلام در مقابل امت کفر تقسیم می‌شود و این هدف نیز از طریق انقلاب مستمر در کشورهای اسلامی، مبارزه با سران کفر و استکبار و نظام سلطه تحقق می‌یابد (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۱۳).

۳. تفکیک سیاست داخلی از سیاست خارجی

تأثیرگذاری انقلاب‌ها از جمله انقلاب اسلامی، به‌عنوان یک تحول و ویژگی داخلی کشورها در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، با مفروضه‌های پارادایم واقع‌گرایی تعارض دارد. زیرا اصولاً پارادایم واقع‌گرایی اعم از واقع‌گرایی کلاسیک و علی‌الخصوص واقع‌گرایی ساختاری، سیاست داخلی را از مستقل و جدای از سیاست خارجی می‌پندارد و اهمیت تأثیر عوامل داخلی بر سیاست خارجی را نادیده می‌گیرد. «هانس.جی. مورگنتا»، پدر واقع‌گرایی، معتقد است که ریشه رفتار دولت‌ها در سیستم بین‌المللی است و سیاست خارجی آنها را نباید در مسائل داخلی‌شان جستجو کرد (Morgenthau, 1954:25). این ایراد به گونه جدی‌تری متوجه قرائت ساختاری از واقع‌گرایی نیز می‌شود. آن‌گونه که «هانس موریتزن» تصریح می‌نماید یکی از ایرادات واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز، به‌عنوان مهم‌ترین نماینده فکری نئورئالیسم، آن است که: «نقش منابع داخلی تعیین‌کننده سیاست خارجی را نادیده می‌گیرد.» (Mouritzen, 1997:74-79). اصولاً در پارادایم رئالیستی، نقطه‌عزیمت در تحلیل سیاست بین‌الملل، از اعتقاد به تفاوت میان سطح داخلی و سطح خارجی شروع می‌شود. تفاوت مزبور از دیدگاه رئالیست‌ها از این موضوع اساسی برمی‌خیزد که در سیاست داخلی بر خلاف سیاست بین‌المللی، آنارشی (فقدان مرجع فائقه مرکزی) و نیز «خودیاری»^۱ وجود ندارد. «کاپوراسو» معتقد است: «جامعه داخلی و نظام بین‌المللی به‌صورت آشکاری از هم متفاوت می‌باشند. نظام بین‌الملل نوعی آنارشی مبتنی بر رقابت است که در آن دولت‌هایی که از لحاظ صوری به هم شبیه هستند برای حل اختلافات میان خود متوسل به خودیاری و رقابت قدرت می‌شوند. در مقابل، جامعه داخلی در مقایسه با نظام بین‌الملل، مبتنی بر قدرت فائقه و قانون است.» (Caporaso, 1997:564). با این وصف، پارادایم واقع‌گرایی بر آن است که کشورها فارغ از ایدئولوژی‌ها و ارزش‌هایی

که از درون دارند، به دلیل جمع‌ناپذیری ارزش‌ها و اخلاق با سیاست و فقدان ارزش‌های جهان‌شمول، صرفاً به پیگیری منافع ملی خود اهتمام می‌ورزند (Morgenthau, 1954: 9-12). در نتیجه این رویکرد همه ارزش‌ها از جمله ارزش‌های انقلابی پوششی برای تعقیب منافع ملی آنها در عرصه سیاست بین‌المللی به شمار می‌روند.

با لحاظ چنین تفکیک سترگی میان سیاست داخلی و بین‌المللی، تأثیر هرگونه تحول داخلی از جمله انقلاب بر روال و رویه‌های سیاست بین‌المللی مغفول می‌ماند به گونه‌ای که به تعبیر «یان کلارک»، تفکیک میان این دو حوزه از ابتدا باعث انحراف در تحلیل شده و از تحلیل سیاست به‌عنوان یک «کل به هم پیوسته» جلوگیری می‌نماید (کلارک، ۱۳۸۲: ۶۸). تبیین سیاست به‌عنوان یک کل به هم پیوسته در تحلیل انقلاب ضرورت بیشتر می‌یابد چه، پیش‌فرض وقوع هر انقلابی از جمله انقلاب اسلامی ایران آن است که منابع داخلی بسیج‌کننده آن انقلاب، مستقیم یا غیرمستقیم تأثیر خود را بر ترتیبات و نظم منطقه‌ای/بین‌المللی و ساختار بین‌المللی می‌گذارند. با این توصیف، اصولاً انقلاب‌ها به‌عنوان پدیده‌هایی که تحت تأثیر تحولات بنیادین در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داخلی ایجاد می‌شوند، در رهیافت رئالیسم قابل تجزیه و تحلیل نیستند و به تبع، تأثیر انقلاب‌ها بر سیاست خارجی کشورها نیز تبیین‌ناپذیر می‌شوند. به این ترتیب، تمایز میان سیاست داخلی/خارجی مدنظر رئالیست‌ها علی‌الخصوص در رویکرد نئورئالیستی مانعی جدی در راه تبیین و تحلیل انقلاب اسلامی ایران به‌شمار می‌رود.

۴. اعتقاد به شباهت رفتاری میان دولت‌ها

یکی از ادعاهای اساسی پارادایم رئالیسم علی‌الخصوص نظریه واقع‌گرایی ساختاری (نئورئالیسم)، آن است که رفتار و کارکرد همه دولت‌ها در عرصه نظام بین‌الملل شباهت با یکدیگر دارد. این شباهت رفتاری میان دولت‌ها، برخاسته از دومین اصل والتزی در تحلیل ساختار بین‌المللی است. بر اساس این اصل، خصیصه آنارشیک سیستم بین‌المللی موجب ایجاد نوعی «شباهت» در رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی می‌گردد. به‌عبارت دیگر، در شرایطی که مرجع جهانی مقتدر برای اجرای مقررات وجود ندارد و حاکمیت ناامنی جهانی است، هر واحد سیاسی ناچار است با توسل به افزایش قدرت و توانمندی‌های ملی امنیت خود را تامین کند. بدین سبب به دلیل وجود «معمای امنیت» برای همه دولت‌ها، به تدریج رفتار همه آنها مشابه و یکسان می‌شود. والتز در توضیح این یکسانی رفتار دولت‌ها با وجود تفاوت آنها از لحاظ قدرت نظامی، قدرت اقتصادی، قدرت ایدئولوژیک، معتقد است که اصل نظم‌دهنده سیستم، یعنی آنارشی، این رفتار مشابه را به وجود می‌آورد. این شباهت رفتار به تعبیر والتز عمدتاً متأثر از دو مکانیسم «رقابت»^۱ و «جامعه‌پذیری»^۲ است (Waltz, 1979: 74-76). از همین جا نقصان تحلیلی پارادایم رئالیسم، خاصه در روایت ساختاری آن، در تبیین انقلاب اسلامی ایران رخ می‌نماید. چراکه واقع‌گرایی ساختاری با

1. competition

2. socialization

یکسان‌پنداری نظام‌های سیاسی - فکری و رفتار آنها در عرصه روابط بین‌الملل تحت تأثیر محدودیت‌های ساختاری و تأکید بر تلاش مشابه همه دولت‌ها برای «بیشینه‌سازی قدرت»^۱ از اهمیت منابع داخلی تعیین‌کننده رفتار خارجی کشورها از جمله «ایدئولوژی‌ها» و «ارزش‌ها» غافل می‌شود.

۵. تأکید بر جبر ساختاری بین‌المللی

نئورئالیسم اصالت را به ساختار می‌دهد. اصالت ساختاری در نئورئالیسم، به این معناست که نوع توزیع قدرت در ساختار نظام بین‌الملل، رفتار دولت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از این‌رو نقش مستقلى برای کنش‌های انقلابی تصور نمی‌شود. در حقیقت، بر اساس منطق جبرگرایانه نئورئالیسم، هیچ تفاوتی بین کشورهای انقلابی و غیرانقلابی در سیاست خارجی وجود ندارد؛ چون هر دو گروه از این کشورها بیش و پیش از آنکه متأثر از سرچشمه‌های انقلابی درونی خود باشند، تحت تأثیر ساختار بین‌المللی رفتار خود را تنظیم می‌کنند: «انقلابیون، جنگ‌های داخلی را می‌برند نه جنگ‌های بین‌المللی را. هیچ جنگ داخلی قادر نیست موازنه جهانی قدرت را بر هم زند مگر اینکه در شوروی یا آمریکا رخ دهد» (Waltz, 1979: 205). علت تأکید بر تأثیرگذاری انقلاب تنها در دو کشور شوروی سابق و آمریکا از این‌روست که در منظر والتزی این قدرت‌های برتر و هژمونیک بین‌المللی هستند که نوع ساختار نظام بین‌المللی را تعیین می‌کنند. در چنین شرایطی است که پارادایم رئالیسم علی‌الخصوص در روایت ساختاری آن، قادر نیست رویکرد انتقادی انقلاب‌ها از جمله انقلاب اسلامی ایران را به توزیع قدرت در سیستم بین‌الملل تبیین کند. با این وصف، انقلاب اسلامی ایران همانند همه انقلاب‌های دیگر، نوعی اعتراض به چگونگی توزیع قدرت در سطح بین‌المللی به شمار رفته، خواهان بازتوزیع قدرت و برقراری توازن جدیدی از نیروها در سطح بین‌المللی است. در اینجاست که پارادایم رئالیستی با تکیه بر جبر ساختاری و اصالت دادن به مسئله «فشارهای سیستماتیک»^۲، مجالى برای آزادی عمل انقلابیون و کنش‌های انقلابی باقی نمی‌گذارد.

۶. تمرکز بر ساختارهای مادی

یکی دیگر از اعتقادات فکری در پارادایم رئالیسم که توان تبیین انقلاب اسلامی را از آن می‌گیرد، تمرکز آن بر ساختارهای عینی/مادی است. این پارادایم فکری بر مبنای «عینیت‌گرایی»^۳ افراطی خود، تنها به نقش ساختارهای مادی عمدتاً شامل ساختار قدرت بین‌المللی و بسیار کمتر از پارادایم لیبرالیسم، ساختار اقتصاد بین‌الملل، اهتمام می‌ورزد. بدین‌سان، تأثیر ساختارهای غیرمادی شامل ایده‌ها و هنجارها از جمله ایده‌ها و هنجارهای انقلابی و ارزش‌های تحول‌طلب در رهیافت رئالیسم مغفول و مکتوم می‌ماند.

-
1. maximization of power
 2. systematic pressure
 3. objectivism

جنبه‌های تبیین‌ناپذیر انقلاب اسلامی در چهارچوب پارادایم رئالیسم

رویکرد پارادایم رئالیسم به نظام بین‌الملل	رویکرد انقلاب اسلامی به نظام بین‌الملل
نظم/امنیت محوری و نادیده گرفتن مسئله تغییر و تحول	نظم‌گرایی عدالت‌محورانه و اهتمام به تغییر عادلانه نظم
دولت محوری	امت‌محوری و ملت‌محوری
تفکیک سیاست خارجی از سیاست داخلی	اتکای سیاست خارجی به ارزش‌های انقلابی
تأکید بر جبر ساختاری بین‌الملل	تأکید بر کارگزاری نیروهای انقلابی در سطح منطقه‌ای - بین‌المللی
اعتقاد به شباهت رفتاری همه دولت‌ها در بیشینه‌سازی قدرت	تفاوت رفتاری دولت‌ها متأثر از انگیزه رفتاری - ارزشی متفاوت میان آنها
تمرکز بر ساختارهای مادی و عینی	اهتمام به ساختارهای معنایی (انگاره‌ها و ارزش‌های انقلابی)

ب) پارادایم لیبرالیسم

۱. توجه به هنجارها و ارزش‌ها

یکی از اصول فکری پارادایم لیبرالیسم علی‌الخصوص در نظریه «صلح دموکراتیک» و «نهادگرایی نولیبرال» توجه آن به هنجارها/ارزش‌ها در روابط بین‌الملل است. بدین‌سان، در برداشت اولیه این تصور به وجود می‌آید که پارادایم لیبرالیستی از قابلیت تبیین انقلاب اسلامی ایران و منطق سیاست خارجی آن که بر هنجارها استوار شده، برخوردار است. برخلاف این تصور اولیه باید گفت که: اولاً، نورماتیو بودن رویکرد لیبرالیسم، عمدتاً سکولاریستی - غیردینی است. به عبارت دیگر، ارزش‌ها و هنجارهای مدنظر رویکرد لیبرالیسم در تقابل با قدرت‌محوری در پارادایم رئالیسم معنا می‌دهد و از معنای دینی فاصله می‌گیرد. ثانیاً، هرچند نظریه‌های لیبرال به معنای عام، به علت اعتقاد به نقش مستقل هنجارها، قادر به تبیین نقش جنبش‌های اسلامی در روابط بین‌الملل هستند، اما مهم‌ترین ایراد این نظریه‌ها آن است که انحصاراً به بحث و بررسی لیبرالیسم و ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال به‌عنوان عامل ثبات و امنیت در روابط بین‌الملل می‌پردازند، در حالی که تقابل و تعارض جنبش‌های اسلامی با نظم لیبرال، حاکی از آن است که ارزش‌های لیبرالیستی و انقلابی - اسلامی با یکدیگر در تعارض قرار می‌گیرند (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۹۰-۹۲).

به‌طور خلاصه، روح حاکم بر هنجارمحوری لیبرالیستی، همانند روح حاکم بر پارادایم رئالیسم، موضوع «ثبات» و «نظم» است و نه ارزش‌ها و هنجارهای تحول‌خواه و ساختارشکنانه‌ای مانند «عدالت». به عبارت دیگر، لیبرال‌ها در تقابل با رئال‌ها بر آنند با تکیه بر هنجارها و ارزش‌های لیبرالیستی از جمله همکاری، اعتقاد به کارکرد نهادها و رژیم‌ها و ظرفیت نهادهای فرهنگی و اقتصادی می‌توان به پایان نزاع

و استقرار صلح و نظم در نظام بین‌المللی امیدوار بود. صلح و نظمی که درست همانند دغدغه پارادایم رئالیستی، در خدمت حفظ وضع موجود و منافع قدرت‌های بین‌المللی حاکم در استمرار نظم بین‌المللی موجود قرار می‌گیرد. به‌طور مشخص با بررسی ویژگی‌های عمده منازعه‌نئولیبرالیسم و نئورئالیسم در رویکرد «دیوید بالدوین» می‌توان به این نکته اساسی رسید که پارادایم‌های رئالیسم و لیبرالیسم با وجود تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند در یک نکته یعنی لزوم اسقرار و استمرار نظم بین‌المللی موجود توافق دارند لیکن رئالیسم این هدف را عمدتاً با تکیه بر قدرت سخت و قدرت نظامی-امنیتی و لیبرالیسم هدف مزبور را از رهگذر قدرت نهادین (قدرت رویه‌ها و هنجارها) دنبال می‌کند (Baldwin, 1993).

۲. توجه به سازمان‌ها و نهادهای بین‌الملل

یکی دیگر از خطوط فکری اصلی پارادایم لیبرالیسم، به‌ویژه لیبرالیسم نهادگرا، توجه به اهمیت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی است. به اعتقاد لیبرالیسم نهادگرا، نهادهای بین‌المللی با فراهم نمودن اطلاعات و کاستن هزینه‌ها، همکاری‌های بین‌المللی را در فراسوی مرزها گسترش خواهند داد. با این توضیح، سیر تطور خرده‌گفتمان‌های ظهور یافته در تاریخ جمهوری اسلامی ایران در ذیل ابرگفتمان انقلاب اسلامی نشان از آن دارد که به جز خرده‌گفتمان ملی‌گرایی لیبرال دولت‌بازرگان که رویکردی کاملاً خوشبینانه همراه با رضایت از نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را در بطن و متن خود دارد، سایر خرده‌گفتمان‌ها علی‌الخصوص خرده‌گفتمان اسلام‌گرایی انقلابی با در پیش گرفتن رویکردی انتقادی در صدد تغییر نظم/نظام بین‌الملل موجود برمی‌آیند؛ لیکن تاکتیک‌های برخورد آنها با نهادهای مزبور با یکدیگر متفاوت می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۱۹۷-۲۳۸). به‌عنوان نمونه در حالی که خرده‌گفتمان مذکور (اسلام‌گرایی انقلابی) متضمن نوعی تکلیف سیاسی و رسالت برای نفی ساختار قدرت، نهادها و قواعد حاکم بر مناسبات و تعاملات بین‌المللی است، خرده‌گفتمان صلح‌گرایی مردم‌سالار دولت‌خاتمی، رویکرد اصلاحی خود را در قبال نهادها و سازمان‌های بین‌المللی از رهگذر آنچه یورگن هابرماس نام کنش ارتباطی (تفاهمی) می‌نهد تعریف و ترسیم می‌نماید (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۳: ۲۵).

۳. توجه به بازیگران غیردولتی

هر چند لیبرالیسم از حیث توجه به بازیگران غیردولتی در کنار توجه به دولت در تقابل با پارادایم رئالیسم در قرابت فکری با رویکرد مثبت انقلاب اسلامی به بازیگران غیردولتی از سوی دیگر قرار می‌گیرد، اما در نظرگاه انقلاب اسلامی، این بازیگران غیردولتی از این حیث مورد توجه‌اند که می‌توانند در خدمت امت‌محوری به جای دولت‌محوری قرار بگیرند. از طرفی، منظور لیبرالیسم از بازیگران غیردولتی عبارت است از گروه‌های فروملی (ان.جی.اوها، رسانه‌ها، گروه‌های نفوذ و فشار و ...) و گروه‌های فراملی (سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان عفو بین‌الملل، شرکت‌های چندملیتی و ...) که ایجاد هر دو دسته این بازیگران و ادامه فعالیت‌ها و تأثیرگذاری آنها محصول اراده دولت‌های مدرن در نظام بین‌المللی و

بخشی از منطق فکری و سیاسی مدرنیته تحت عنوان جامعه مدنی است. در واقع این بازیگران غیردولتی بازتولیدکننده کارآمدی همان نظم بین‌المللی دولت‌محور هستند که نهایتاً، جایگاهی در دکترین بین‌المللی انقلاب اسلامی ندارند. در چنین شرایطی توجه انقلاب اسلامی به بازیگران غیردولتی، به معنای توجه به ملت‌ها به جای دولت‌هاست. چیزی که در رویکرد سیاست خارجی انقلاب اسلامی به‌عنوان امت‌محوری به جای دولت‌محوری قابل رصد و تحلیل است.

تبیین‌پذیری انقلاب اسلامی در چهارچوب پارادایم لیبرالیسم

اول: جنبه‌های تبیین‌پذیری

رویکرد پارادایم لیبرالیسم به نظام بین‌الملل	رویکرد انقلاب اسلامی به نظام بین‌الملل
توجه به هنجارها و ارزش‌ها در تقابل با قدرت‌محوری رئالیسم	ماهیت ارزشی و هنجاری انقلاب اسلامی
توجه به بازیگران غیردولتی (اعتقاد به تکثر بازیگران در نظام بین‌المللی)	منحصر نداشتن نظم و نظام بین‌المللی در روابط دولت‌ها

دوم: جنبه‌های تبیین‌ناپذیری

رویکرد پارادایم لیبرالیسم به نظام بین‌الملل	رویکرد انقلاب اسلامی به نظام بین‌الملل
سکولاریستی بودن هنجارها و ارزش‌های مورد توجه لیبرالیسم	ارزش‌ها و هنجارهای مبتنی بر درون‌مایه‌های دینی
هنجارمحوری برای رسیدن به یک هدف مشترک با رئالیست‌ها (نظم بین‌الملل)	هنجارها و ارزش‌ها در خدمت استقرار عدالت/نظم عادلانه قرار می‌گیرد.
پذیرش کامل مشروعیت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی	پذیرش مصلحتی همراه با رویکرد اصلاحی به سازمان‌های بین‌المللی

ج) مکتب انگلیسی (برداشت جامعه بین‌المللی)

۱. مکتب انگلیسی به مثابه راه میانه

مکتب انگلیسی منادی راه سوم یا نوعی وفاق در میانه لیبرالیسم و رئالیسم به‌شمار می‌رود. چه اینکه برای جمع بین مفروضه‌های این دو پارادایم تلاش می‌کند. در این راستا، مکتب انگلیسی از یک سو همانند پارادایم رئالیستی، نظام بین‌المللی دولت‌محور را می‌پذیرد؛ و از سوی دیگر بر اهمیت ارزش‌ها/هنجارهای بین‌المللی (علی‌الخصوص ارزش عدالت و رابطه آن با نظم بین‌الملل) تأکید می‌نماید. بر اساس دیدگاه «مارتین وایت»، به‌عنوان یکی از پیشگامان رویکرد مکتب انگلیسی، روابط بین‌الملل را نمی‌توان محدود به یکی از دو پارادایم رئالیسم و لیبرالیسم نمود بلکه می‌بایست به تلفیقی از این هر دو دست یازید. از دیدگاه وایت جامعه بین‌المللی - که در مقایسه با نظام بین‌الملل تعریف می‌شود - زمانی می‌تواند وجود

داشته باشد که گروهی از کشورها ضمن برقرار ساختن ارتباط متقابل باهم، از منافع مشترک یکدیگر نیز آگاهی داشته و مجموعه‌ای از ارزش‌ها و قواعد مشترک را بر کنش‌ها و روابط متقابل خود حاکم نمایند و بر این اساس می‌توان شاهد شکل‌گیری یک جامعه بین‌الملل بود (Wight, 1997: 297-317).

۲. بررسی توأمان نقاط قوت و ضعف تحلیلی

مکتب انگلیسی از لحاظ هنجارمحوری (علی‌الخصوص عدالت‌گرایی در کنار نظم‌محوری) تا حدی از قابلیت تبیین انقلاب نورماتیو و هنجاری اسلامی ایران برخوردار است اما در عین حال همان نقصان تبیینی که در خصوص هنجارمحوری پارادایم لیبرالیسم وجود داشت، در خصوص مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل نیز خودنمایی می‌کند. زیرا هر چند این مکتب نیز از حیث توجه به ارزش‌ها در نظام بین‌الملل به رویکرد خارجی انقلاب اسلامی نزدیک می‌شود، اما اولاً، تأکید این مکتب بر آن دسته از ارزش‌هایی است که از جنبه جهانی (مورد وفاق بازیگران عمده جهانی) برخوردارند و از این‌رو ارزش‌های متعالی-دینی مورد تأکید انقلاب اسلامی چندان سختی با ارزش‌های مورد وفاق بازیگران عمده بین‌الملل ندارد؛ ثانیاً، عدالتی که بانیان این مکتب به‌ویژه «هدلی بول» بر آن تأکید می‌ورزند و آن را شرط استمرار نظم در ساختار بین‌المللی معرفی می‌کنند، از حدود و ثغور معنایی مشخص و ملاک قاطعی برخوردار نیست. به دیگر سخن، بال و دیگر نویسندگان این مکتب از ارائه تعریفی از عدالت به‌عنوان تعریفی جهان‌شمول اجتناب می‌کنند و اذعان دارند که چنین تعریفی لاجرم به رویکرد فرهنگ‌های خاص بستگی می‌یابد و تنها باید امیدوار بود که در حوزه‌های خاص و با گفتگوی میان فرهنگ‌ها برداشتی مشترک (اما نه لزوماً همیشگی) از عدالت شکل گیرد که به‌عنوان ارزش مشترک در جامعه بین‌المللی دنبال شود (Bull, 1977: 297-317). به‌طور خلاصه، مکتب انگلیسی که بر جامعه بین‌المللی مبتنی بر ارزش‌های مشترک لیبرالی جهان‌شمول تأکید می‌ورزد، جنبه‌ها و رفتارهای تقابلی جنبش‌های اسلامی با ارزش‌های مزبور را بر نمی‌تابد.

یکی دیگر از جنبه‌های تبیینی مکتب انگلیسی اهتمام این مکتب به رابطه دوسویه ساختار-کارگزار است که طبق آن از یک سو ساختار را تغییرناپذیر نمی‌داند و از سوی دیگر تمام قدرت را به کارگزار نیز نمی‌دهد، بلکه معتقد به تأثیر متقابل و دوسویه میان هر دو طرف است. آن‌گونه که هدلی بول تأکید می‌کند، کارگزار به محضی که ساختار را می‌سازد، می‌بایست به هنجارها و معانی موجود در آن ملزم باشد. البته این هنجارها همان‌گونه که ذکر شد همان فرهنگ مشترک جهانی است که به منزله پیش‌شرطی لازم برای استقرار یک جامعه بین‌المللی تلقی و تفسیر می‌شوند (Bull, 1997: 16). مکتب انگلیسی در اینجا نیز با وجود آن که در تحلیل اولیه از توان مؤثری برای تبیین انقلاب اسلامی به‌عنوان یک کارگزار برهم‌زننده ساختار بین‌المللی یا دست‌کم تأثیرگذار بر نظم بین‌المللی برخوردار است، اما اولاً، پیش‌فرض آن نوعی تعامل سازنده و بدون تضاد میان ساختار-کارگزار است در حالی که تعامل انقلاب اسلامی به‌عنوان کارگزار با ساختار بین‌المللی تعاملی مبتنی بر تنش و تضاد است؛ ثانیاً مکتب انگلیسی،

جنس تعامل ساختار-کارگزار را غیرایدئولوژیک (مشخصاً غیردینی) و مبتنی بر هنجارها و ارزش‌های مورد قبول جامعه جهانی ارزیابی می‌کند.

دولت‌محوری مکتب انگلیسی نیز همان فقدان توان تحلیلی حاکم بر پارادایم رئالیستی را برای تبیین انقلاب اسلامی و رویکرد بین‌المللی آن، با خود حمل می‌کند و از این‌رو پذیرش نظام بین‌المللی دولت‌محور در تعارض با رویکرد انتقادی انقلاب اسلامی به مرزبندی‌های ملی و دولتی قرار می‌گیرد. البته این مکتب به تحلیل و پیش‌بینی امکان جایگزین شدن نظام دولت‌محوری موجود با نظام‌های دیگر اهتمام ورزیده است. اما در تحلیل نهایی، امکان تحقق اشکال جایگزین را بعید ارزیابی می‌کند (Bull, 1977 Chapters 10-11).

تبیین‌پذیری انقلاب اسلامی در چهارچوب مکتب انگلیسی

الف. جنبه تبیین‌پذیری

رویکرد مکتب انگلیسی به نظام بین‌الملل	رویکرد انقلاب اسلامی به نظام بین‌الملل
توجه به عدالت به‌عنوان شرط استمرار نظم بین‌المللی	ماهیت عدالت‌طلبانه انقلاب اسلامی
توجه به اهمیت کارگزار در تعامل با ساختار	انقلاب اسلامی به دنبال کارگزاری انقلابی در برخورد با ساختار متصلب بین‌المللی

ب. جنبه‌های تبیین‌ناپذیری

رویکرد مکتب انگلیسی به نظام بین‌الملل	رویکرد انقلاب اسلامی به نظام بین‌الملل
هنجارها برآیند توافق قدرت‌های جهان برای حفظ ارزش نظم و ثبات بین‌المللی دلخواه خود	هنجارها و ارزش‌ها در خدمت استقرار عدالت/نظم عادلانه قرار می‌گیرد.
عدم ارائه یک تعریف قاطع و جهانشمول از مفهوم عدالت و نسبت‌سنجی آن با نظم بین‌المللی	تعریف عدالت جهانی در چهارچوب مفهوم عدالت علوی و مهدوی
تعامل ساختار-کارگزار متناسب با هنجارهای مورد پذیرش جامعه جهانی	تعامل کارگزار با ساختار مبتنی بر ارزش‌های انقلابی-اسلامی

د) مکتب برساخت‌گرایی

مکتب برساخت‌گرایی^۱ مکتبی است که به تحول روابط بین‌الملل و شکل‌گیری جامعه بین‌المللی هنجارمحور، بر اساس تعامل میان سیاست بین‌الملل و سیاست داخلی اعتقاد دارد و معتقد است که این تعامل بر اساس هنجارها و قواعد خاصی استوار شده است. بر این مبنا، هویت و منافع دولت‌ها توسط هنجارهای مزبور خلق می‌شود. در حقیقت، این مکتب بر ادراک و تفسیر بین‌الذهانی یا همان «اجتماعات بین‌الذهانی»^۲ معنا ساز و هنجار ساز مانند ناسیونالیسم، قومیت، مذهب، فرهنگ، جنسیت و نژاد

1. Constructivism
2. inter-subjective communities

در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی تأکید خاص دارد. در ادامه، ضمن طرح برخی از اصول فکری مهم در رویکرد بر ساخت‌گرایی، تبیین‌پذیری یا تبیین‌ناپذیری انقلاب اسلامی ایران را در چهارچوب مفروضه‌های فکری آن مورد بررسی قرار خواهیم داد:

۱. توجه به ساختارهای معنایی-هنجاری

یکی از درون‌مایه‌های فکری رویکرد خردگرایان رئالیستی و لیبرالیستی آن است که ساختارها را تنها در ابعاد مادی آن محدود می‌نمایند. از نظر راسیونالیست‌ها، آنچه در وهله نخست، رفتار دولت‌ها را در نظام بین‌الملل شکل می‌دهد، مسائل مادی و نه ذهنی است: در پارادایم رئالیسم، افزایش بر قدرت نظامی و در پارادایم لیبرالیسم بر افزایش قدرت اقتصادی به‌عنوان انگیزه و انگیزه اصلی دولت‌ها در رفتارهای خود تأکید می‌گردد در عوض، ساختارهای معنایی نظیر شیوه فهم رهبران از نظام بین‌الملل، هویت دولت‌ها، هنجارهای بین‌المللی و مسائل اخلاقی، تابعی از منافع مادی دولت‌ها (اعم از منافع نظامی-امنیتی و اقتصادی) ترسیم می‌شوند. در چنین شرایطی، بر اساس رویکرد بر ساخت‌گرایی، ساختارهای معنایی (عمدتاً شامل هنجارهای ذهنی-ارزشی) و نوع برداشت و جهان‌بینی رهبران و دولت‌ها از محیط و فضای تعاملی پیرامونی در نظام بین‌المللی درست به اندازه مسائل مادی و عینی از اهمیت وافر برخوردار هستند (Price & Smit, 1998: 266-267). الکساندر ونت معتقد است منابع و ساختارهای مادی تنها از رهگذر برساخته‌های مشترکی که در آن قرار می‌گیرند، به کنش‌های انسانی و رفتار دولت‌ها معنا می‌دهند. بر این اساس، نظام‌های معنایی نهادینه‌شده، تعریف‌کننده هویت بازیگران هستند و این هویت‌ها نیز منافع بازیگران را شکل می‌دهند (قهرمان‌پور، ۱۳۸۳: ۳۰۶). در حقیقت، در برداشت بر ساخت‌گرایانه ونت، ساختارها، معنایی ذهنی می‌یابند و در نتیجه صرفاً به عواملی مانند قدرت مادی در آنها توجه نمی‌شود (Smith, 2001: 244). اهمیت این ساختارهای معنایی/هنجاری در روابط بین‌الملل به این دلیل است که نظام‌های معنایی تعیین می‌کنند که کشورها چگونه محیط مادی خود را تفسیر کنند. بدین‌سان، رفتار دولت تابع آنچه فکر می‌کنند و مناسب تشخیص می‌دهند است، نه آنچه قدرت انجام آن را دارند. بنابراین نظام باورها و ارزش‌های مشترک سرشتی ساختاری می‌یابند که بر کنش خارجی کشورها تأثیر می‌گذارند. به‌طور خلاصه، آنچه بازیگران را در سیاست جهانی شکل می‌دهد ایده‌ها هستند. ایده‌هایی که هنجاری شده باشد، فقط بازیگران را محدود نمی‌کنند، بلکه بازیگران را به‌وجود آورده و واکنش را امکان‌پذیر می‌نمایند.

بر این اساس، منابع مادی و توانایی‌های کشورها که کنش و اقدام آنها را بر می‌انگیزد، نیز در چهارچوب ساختار دانش و معرفت مشترکی که کشورها در آن قرار دارند، معنا می‌یابد. در این چهارچوب، رفتار متفاوت کشورها در مقابل دشمنان و دوستان به دلیل ادراک متفاوت از آنهاست. به‌عنوان مثال مفهوم بمب اتمی و سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل برای ایران و آمریکا یکسان نیست یا به‌عنوان نمونه گفته می‌شود دستیابی دولت انگلیس به یک سلاح خاص (مثلاً افزایش تعداد تسلیحات هسته‌ای آن) برای

آمریکا با دستیابی کره شمالی به چنین تسلیحاتی معانی متفاوتی دارد و در نتیجه، واکنش‌ها نیز متفاوت می‌شود (Wendt, 1995:73). با این توضیح، در چهارچوب رویکرد تئوریک مکتب برساخت‌گرایی، فهم رویکرد خارجی جمهوری اسلامی ایران با در نظر گرفتن الگوهای دوستی انقلاب اسلامی با نیروهای انقلابی (جنبش‌های اسلامی و آزادی‌بخش در سراسر جهان) در یک طرف و الگوهای دشمنی با قدرت‌ها و دولت‌های ضدانقلابی در سطح بین‌المللی (آمریکا، اسرائیل، دولت‌های اقتدارگرای محافظه‌کار عربی منطقه) در طرف دیگر به واقعیت نزدیک‌تر است. در نقطه مقابل رویکرد دوگانه ایالات متحده در قبال برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و برخی دیگر از متحدان خاورمیانه‌ای و بین‌المللی واشنگتن نیز در چهارچوب چنین رویکرد فکری تبیین‌پذیر است.

۲. توجه به نقش کارگزار انقلابی

نظریه‌پردازان مکتب برساخت‌گرایی، بر خلاف نئورئالیست‌ها و نئولیبرالیست‌ها که هر یک به نوعی نقش واحدهای سیاسی را به تأثیرات و فشارهای سیستماتیک فرو می‌کاهیدند، بر آنند تا تعادل و تعامل را در تبیین رابطه ساختار-کارگزار مورد تأکید قرار دهند. در پارادایم رئالیستی، نوع توزیع قدرت و در پارادایم لیبرالیستی نقش هنجارسازی نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان هدایت‌کننده رفتار دولت‌ها قلمداد می‌شدند و از این‌رو می‌توان ساختارگرایی و غفلت از نقش کارگزار (شامل کارگزاری انقلابی) را خصیصه عمومی جریان راسیونالیستی در روابط بین‌الملل ارزیابی کرد. با در نظر گرفتن چنین موضوعی است که رویکرد برساخت‌گرایی درباره نوع تعامل ساختار-کارگزار متمایز از رویکردهای پیشین می‌گردد. به اعتقاد برساخت‌گرایان، ساختار-کارگزار در یک رابطه تعاملی با یکدیگر شکل می‌گیرند. بر ساخت‌گرایان و مخصوصاً الکساندرونت در این مورد از نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنز، استفاده می‌کنند. گیدنز هستی‌شناسی خاصی را در رابطه فرد-جامعه یا کارگزار-ساختار مطرح می‌کند که بر اساس آن، لحظه شروع تحلیل، لحظه‌ای است که ساختار و کارگزار در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند (ریترز، ۱۳۸۰: ۶۰۰-۶۰۴). گیدنز در واقع می‌کوشد با ارائه نظریه‌ای هیبریدی از دوآلیسم ساختار-کارگزار فراتر رود. او از مثال سکه استفاده می‌کند: ساختار و کارگزار دو روی مختلف سکه هستند که همزمان نمی‌توان هر دوی آنها را دید (Hay, Colin: 118). از این‌رو مشابه مکتب انگلیسی البته با تأکید بیشتری بر این موضوع تصریح می‌شود که ساختار و کارگزار قابل تقلیل به یکدیگر نیستند. در نتیجه توجه بر ساخت‌گرایی به اهمیت کارگزاری واحدهای سیاسی از جمله انقلاب اسلامی ایران در برخورد و تعامل با ساختار نظام بین‌المللی یکی از نقاط قوت آن به‌شمار می‌رود. در حقیقت، از آنجا که انقلاب اسلامی ایران و رویه و رویکرد خارجی آن در تضاد با جبر سیستم بین‌المللی قرار می‌گیرد و خواهان تغییر انقلابی یا دست‌کم اعمال رویکرد اصلاحی در تعامل مؤثر با سیستم مزبور است، در چهارچوب رویکرد برساخت‌گرایی تبیین‌پذیر می‌شود.

۳. موضوعیت هویت در تعریف منافع ملی و روابط خارجی

از نظر برساخت‌گرایان، واحدها تنها زمانی می‌توانند به تعریف مشخصی از منفعت ملی به‌عنوان مبنای رفتار خارجی دست یابند که هویتی برای خود تعریف کرده و بر اساس آن رفتار نمایند. هویت در این دیدگاه، به معنای فهم‌های نسبتاً ثابت از نقش خاص از خود و انتظارات از دیگران است. در این راستا، تصور جمهوری اسلامی از منابع هویت‌ساز خود می‌تواند عاملی مهم در تعریف منفعت ملی و صورت‌بندی کنش رفتاری آن به‌شمار رود. آمیزه‌ای از این منابع هویت‌ساز که می‌توان آنها را در هنجارها و ارزش‌هایی مانند اسلام‌گرایی، ایران‌مداری، بیگانه‌ستیزی، جهان‌گرایی، هژمون‌گرایی منطقه‌ای، عدالت‌خواهی و حمایت‌گرایی در قبال جنبش‌های آزادی‌بخش و اسلامی خلاصه کرد، همواره منفعت ملی و رفتار ایران پس از وقوع انقلاب اسلامی را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند (جوادی‌ارجمند و چابکی: ۴۴-۵۱). بدون فهم این عناصر ارزشی-هنجاری هویت‌ساز، نمی‌توان به فهم واقع‌بینانه‌ای از منفعت ملی جمهوری اسلامی و رفتار آن در عرصه سیاست خارجی نائل شد. البته برخی از این هنجارها و شاخص‌های ارزشی-معنایی مانند ایران‌مداری و بیگانه‌ستیزی از تداوم و استمرار تاریخی برخوردارند و برخی مانند اسلام‌گرایی و حمایت‌گرایی در قبال جنبش‌ها، مشخصاً متأثر از تغییر ارزش‌ها از دوران پیش‌انقلابی به دوران پس‌انقلابی به منبع هویت‌بخش برای رفتار و منافع ملی ایران در عرصه بین‌المللی مبدل شده‌اند (همان: ۵۶). منابع هویت‌بخش مزبور در قالب طرح و بسط شعارهایی مانند استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی ایران و رویکرد مبتنی بر قطع سلطه و نفوذ قدرت‌های خارجی نمود یافته است.

بر این اساس، رویکرد برساخت‌گرایی از آنجا که اهتمام ویژه‌ای به نقش منابع هویت‌ساز در تعریف منفعت ملی و تأثیر آن بر کنش خارجی کشورها می‌ورزد، از توان تبیینی مؤثری برای تحلیل منابع هویت‌ساز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است. همچنین تبیین‌پذیری سیاست خارجی برخاسته از انقلاب اسلامی ایران در این رویکرد، تا حد زیادی مدیون چیزی است که بوکله و ریتبرگر نام «انتظارات مربوط به رفتار مناسب» بر اساس «منطق تناسب یا زیندگی»^۱ را بر آن می‌گذارند (Boekle, Rittberger and Wagner, 1999:2-3,18). بر اساس انتظارات و منطق مزبور است که می‌توان انتظار رفتار خارجی خاصی را از ایران انقلابی در عرصه بین‌المللی داشت. بر همین اساس، از جمهوری اسلامی ایران این انتظار می‌رود که بر اساس هنجارها و قواعد مورد پذیرش‌اش که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه تاریخی و حضور در نهادهاست، تصمیم‌گیری کرده و رفتار مناسب خود را در عرصه خارجی بر اساس منطق تناسب پیدا کند. به‌عنوان نمونه، انتظارات و منطق مزبور جمهوری اسلامی را بر آن می‌دارد که در کسوت حامی حقوق مسلمانان در مجامع بین‌المللی و منطقه‌ای حاضر شود.

۴. اعتقاد به رابطه‌ای (غیرپیشینی بودن) هویت‌ها

در رویکردهای راسیونالیستی (نئورئالیسم - نئولیبرالیسم)، ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، ماهیت و هویت همه دولت‌ها را یکسان ساخته و همه دارای یک کارکرد اساسی یعنی اتخاذ سیاست‌های امنیتی-رقابتی برای حفظ بقاء و پیگیری منافع خود هستند (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۶۹). بر خلاف رویکرد فوق مبنی بر پیشینی، ثابت و همیشگی بودن هویت بازیگران، در رویکرد برساخت‌گرایی هویت دولت‌ها متغیر و پسینی تلقی می‌شوند. در حقیقت، دیدگاه برساخت‌گرایانه به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها در اثر تعامل دولت‌ها با یکدیگر در یک محیط اجتماعی بین‌المللی برساخته می‌شود. بنابراین گفته می‌شود روابط دولت‌ها باهم بر اساس معنایی شکل می‌گیرد که این بازیگران برای یکدیگر قائلند و نه توزیع قدرت (Knutsen, 1997:281). در این دیدگاه کنش‌گران هویت و منافع خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آورند، یعنی همان معانی‌ای که به نوبه خود ساختارها را تعریف می‌کنند و به کنش‌های ما سازمان می‌دهند. بر اساس چنین ملاک و منطقی است که هویت‌ها و منافع، اموری «رابطه‌ای»^۱ و در چهارچوب موقعیت تعریف می‌شوند (Smith, 2001:244). هر دولتی می‌تواند هویت‌های متعددی داشته باشد؛ به عنوان نمونه در مورد ایالات متحده آمریکا به‌عنوان «هژمون جهانی»، «رهبر جهان آزاد» و ... یا در مورد جمهوری اسلامی ایران، «قدرت اول منطقه‌ای»، «رهبر جهان اسلام»، «حامی مسلمانان و مستضعفان جهان»، «ام‌القرای جهان اسلام» و ... اینک این هویت‌ها صورت عملی و اجرایی به خود بگیرند بستگی به این موضوع دارد که این دو کشور چه دیدگاهی درباره‌ی خود و دیگران در جمع سایر کشورها دارند و درواقع این هویت‌ها در جمع سایر کنش‌گران چگونه تعریف و برساخته می‌گردد.

از طرفی، رابطه‌ای بودن موضوع هویت در رویکرد برساخت‌گرایی برای تبیین چرایی تغییر در الگوهای اجرایی شدن هویت صدور انقلاب مناسب است. از این‌رو یکی جنبه‌های مؤثر تبیین‌کنندگی برساخت‌گرایی اعتقاد آن به اندرکنشی یا رابطه‌ای بودن هویت انقلاب اسلامی است که خود را در تطور مفهومی و کارکردی هویت صدور انقلاب و مشخصاً گذار از «بسط‌محوری انقلابی» به «حفظ‌محوری مصلحتی» نشان می‌دهد: جمهوری اسلامی در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، با اتخاذ الگوی «بسط‌محوری» مبتنی بر هویت صدور انقلاب، حفظ جمهوری اسلامی را در گرو بسط آن تلقی می‌کرد. با آغاز جنگ تحمیلی، این گفتمان جای خود را به گفتمان «حفظ‌محور» داد که بر مبنای آن حفظ نظام به‌عنوان «ام‌القرای» اولویت یافت. این گفتمان نیز با پایان جنگ و از اواخر دهه ۱۳۶۰ به گفتمان «رشد‌محور» مبتنی بر توسعه تبدیل شد که امنیت ملی را بر اساس متغیر توسعه تعریف می‌کرد. این رویکرد، به‌صورت توسعه اقتصادی در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و توسعه سیاسی در زمان ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی، مورد توجه قرار گرفت (جوادی‌ارجمند و چابکی: ۵۷). در دوران ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد شاهد بازگشت یا دست‌کم نزدیک شدن به هویت ارزش‌محور صدور انقلاب مشابه دهه اول انقلاب هستیم که البته الگوی صدور انقلاب در این دوره هم مسالمت‌آمیز بوده و در

چهارچوب دکترین «ام‌القرای اسلامی» تعریف و تبیین می‌شود. با این تفاوت که در این دوره بر بعد رهبری ام‌القرای در جهان اسلام و رسالت جهانی آن تأکید و تمرکز بیشتری می‌شود و صدور انقلاب ماهیت و هویتی برون‌گرا (معطوف به محیط پیرامونی و بیرونی جمهوری اسلامی) می‌گیرد (دهقانی فیروزآبادی و رادفر، ۱۳۸۸: ۱۳۰). این تغییر و تحولات هویتی که نشان می‌دهد هویت انقلابی در موضوع صدور انقلاب مسئله‌ای رابطه‌ای و اندرکنشی است و از رهگذر برخورد با واقعیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی (مانند جنگ تحمیلی، نوع تحریم‌های سیاسی-اقتصادی، نوع ساختار نظام بین‌الملل از حیث نوع قطبیزه شدن قدرت و ...) در حال تحول و تطور در ابزارهای دیپلماتیک است.

۵. موضوعیت «تغییر» در ساختار و نظم بین‌المللی

یکی از نقاط قوت تئوریک برساخت‌گرایی تمایل آن به تبیین تغییر ساختاری است؛ موضوعی که در پارادایم رئالیسم علی‌الخصوص در گرایش نئورئالیستی و در پارادایم لیبرالیسم عمدتاً در گرایش نئولیبرالیستی مغفول مانده است. در عوض در این رویکرد، آنارشی می‌تواند به واسطه خاستگاه اجتماعی و بین‌الذنهانی خود دچار تغییر و تحول شده و به تبع، ساختار بین‌المللی (به معنای نوع توزیع قدرت در سیستم بین‌المللی) را نیز دچار تحول اساسی نماید. مقاله معروف الکساندر ونت درباره آنارشی خود حاکی مبنای ذهنی-تفسیری و اجتماعی از مفهوم آنارشی است که بر خلاف جریان اصلی فکری در روابط بین‌الملل، تغییر و تحولات سیستم آنارشیک بین‌المللی را می‌پذیرد: «آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» (Wendt, 1992:392-425). در حقیقت ونت بر این اعتقاد است، با تأکید بر عمل دولت‌ها می‌توان فرآیند روابط میان دولت‌ها را احیا کرد و این فرآیندها هستند که می‌توانند آنارشی را تعارض‌آمیز یا مبتنی بر همکاری سازند. عمل انسان‌ها بر اساس معانی پدیده‌ها برای آن‌هاست؛ بنابراین آنارشی و خودیاری قبل از تعامل دولت‌ها هیچ معنایی ندارد (ونت: ۱۳۸۴: ۳۴۶). از آنجایی که معانی جمعی مبتنی بر برداشت‌های جمعی می‌توانند تغییرپذیر باشند، در نتیجه عنصر تغییر وارد ساختار و سرشت نظام بین‌الملل و رفتار دولت‌ها می‌شود چرا که وقتی هنجارهای سازنده هویت بازیگر تغییر یابند، به تبع آن هویت، منافع و رفتارهای یک بازیگر نیز تغییر می‌کند. این تحول خواهی به نوعی در تعارض با منافع و ملاحظات امنیتی قدرت‌های بزرگ قرار می‌گیرد که گرایشی به تغییر ساختار بین‌المللی ندارند. زیرا نظم و نظام ساختاری موجود را در چهارچوب منافع خود می‌بینند. این همان چیزی است که در رویکرد انقلابی جمهوری اسلامی به لزوم اصلاح دیدگاه و رفتار برخی دولت‌ها علی‌الخصوص قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌المللی از آن تعبیر و تفسیر می‌شود.

بر اساس رویکرد انقلاب اسلامی، تا زمانی که معناسازی قدرت‌ها از ساختار نظام بین‌الملل (ساختار مبتنی بر تقسیم قدرت میان اقویا) و برداشت جمعی آنها از واقعیت‌های بین‌المللی تغییر نیابد، نمی‌توان به ایجاد تحولی مثبت و روبه پیشرفت در نظام بین‌المللی امیدوار بود. این تغییر شامل حرکت از یک نظم ناعادلانه و قدرت‌محور به نظمی عادلانه و عدالت‌محور خواهد بود. تأکید انقلاب اسلامی بر هنجار عدالت

به مثابه نشانه‌ای از مقاومت در برابر جهان غرب ترسیم و تصویر می‌شود. آمریکایی‌ها الگوی رفتار سیاسی - استراتژیک خود را همواره بر اساس «معادله قدرت» تنظیم می‌نمایند، در حالی که نگرش جمهوری اسلامی مبتنی بر جلوه‌هایی از عدالت‌گرایی است. بنابراین یکی از دلایل تداوم تعارض ایران و آمریکا را باید «معادله قدرت در برابر عدالت» دانست (مصلی‌نژاد: ۴۰۱-۴۰۲). با این وصف و با وجود نقطه قوت تحلیلی-تبیینی رویکرد برساخت‌گرایی در تبیین انقلاب اسلامی ایران و رویکرد آن در سیاست خارجی، در مواردی رویکرد مزبور دارای نقاط ضعف یا دست‌کم ابهاماتی است که ذیلاً به آن‌ها به اختصار اشاره می‌شود:

۱. ناتوانی از تحلیل تضاد هنجارهای داخلی و بین‌المللی

یکی از موضوعاتی را که برساخت‌گرایان مسکوت می‌گذارند این است که چه مکانیسم یا مکانیسم‌هایی برای انتقال هنجارهای داخلی هویت‌ساز به عرصه بین‌المللی و تأثیرگذاری آنها در سیاست جهانی وجود دارد؟ اهمیت این پرسش از آنجایی است که در موارد عدیده‌ای هنجارهای مشترک یک دولت انقلابی در تضاد با هنجارهای بین‌المللی بوده و نمی‌توان آنها را بخشی متجانس و هم‌سنگ با هنجارهای مشترک جهانی ارزیابی کرد. در چنین شرایطی، تنها آن دسته از ارزش‌های داخلی می‌توانند در عرصه بین‌المللی و در برخورد با هنجارهای متضاد با خود، به‌عنوان منبع معتبر قاطع و تعیین‌کننده سیاست و رفتار خارجی عرض اندام کنند که از حمایت قدرت بین‌المللی و جهانی برخوردار بوده یا به تعبیری مورد حمایت قدرت‌های بزرگ باشند. به این ترتیب انتقال ارزش‌های معتبر داخلی و برخوردار از اجماع انقلابی و اسلامی به خارج از مرزهای ملی و در سطح سیاست خارجی با مشکل مخالفت و مقاومت قدرت‌های بزرگ مواجه می‌شود و بدین‌سان نمی‌توان چندان به خوشبینی افراطی برساخت‌گرایان برای کاربست این هنجارهای داخلی هویت‌ساز در عرصه بین‌المللی بدون ملاحظاتی رئالیستی قدرت امیدوار بود.

به طور خلاصه، هرچند تأکید برساخت‌گرایان بر هنجارهای معنا‌ساز داخلی به‌عنوان یک مبنای جدی در تعیین سیاست خارجی، می‌تواند توان تحلیل و تبیین رویکرد خارجی انقلاب اسلامی را از این منظر افزایش دهد، اما در عین حال نمی‌تواند به اولویت‌بندی مشخصی در میان هنجارهای داخلی و بین‌المللی دست یابد. اولویت‌بندی مزبور علی‌الخصوص در مواقعی که میان ارزش‌های انقلاب اسلامی و هنجارهای بین‌المللی تضاد وجود دارد، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. بدین‌سان، یکی از نقاط ضعف برساخت‌گرایی آن است که مشخص نمی‌سازد در هنگام تعارض میان این دو دسته از هنجارها، اولویت با کدام است (Boekle & Rittberger, 1999:21).

۲. تبیین ناپذیری هویت پیشینی انقلاب اسلامی

ارتباطی فرض کردن هویت انقلاب اسلامی در سیاست بین‌المللی، گزاره‌هایی را که بر هویت اولیه و پیش‌داشته انقلاب اسلامی تأکید می‌نمایند، بی‌اعتبار می‌سازد. به دیگر سخن، هر چند تبیین‌پذیری تحول

برخی جلوه‌های هویتی جمهوری اسلامی ایران همانند هویت صدور انقلاب در طول بیش از سه دهه گذشته در چهارچوب مکتب برساخت‌گرایی یکی از نقاط قوت این پارادایم فکری به شمار می‌رود، اما همین نقطه قوت می‌تواند از حیث دیگری، نقطه ضعف آن نیز محسوب شود. زیرا انقلاب اسلامی به-عنوان یک انقلاب علیه ارزش‌ها و هنجارهای غربی-آمریکایی، مستقل از ارتباطی که با نظام بین‌الملل و بازیگران بین‌المللی و فارغ از محیط اجتماعی بین‌المللی که در آن قرار می‌گیرد، دارای یک هویت پیشینی انقلابی ثابت و مستحکم است که در رویکرد برساخت‌گرایی مغفول می‌ماند.

۳. دولت‌محوری برساخت‌گرایی

در مکتب برساخت‌گرایی، دولت همچنان مهم‌ترین واحد سیاسی در تبیین منازعات بین‌المللی است و اقتدار و حاکمیت دولتی به‌عنوان یک ارزش تلقی می‌شود. هرچند این اعتقاد بدان معنا نیست که بازیگران غیردولتی مهم نیستند اما در آنچه در اینجا نیز همانند رویکرد آرمان‌گرایانه لیبرالیستی مورد توجه است این است که بازیگران مزبور در خدمت دولت و کارکردهای آن قرار می‌گیرند (فلاحی، ۱۳۸۰: ۱۸۱). در حقیقت، هر چند برساخت‌گرایی رویکرد متفاوتی به دولت اتخاذ می‌کند و این رویکرد متفاوت را در مقولاتی مانند: پویا و غیرایستا بودن دولت، سیالیت هویت دولت‌ها و ... ارائه می‌دهد، اما نهایتاً، برساخت‌گرایان تأکید و توجه ویژه‌ای به دولت‌ها دارند و حتی به‌عنوان دولت‌محور بودن مورد نقد نقادان برساخت‌گرایی قرار گرفته‌اند (رضایی اسکندری، ۱۳۸۴: ۱۲۵). به این ترتیب، همان ضعف تبیینی که متوجه دولت‌محوری در پارادایم فکری رئالیسم است در اینجا نیز در خصوص مکتب برساخت‌گرایی و در تحلیل امت‌گرایی انقلاب اسلامی به جای دولت‌گرایی آن وجود دارد.

تبیین‌پذیری انقلاب اسلامی در چهارچوب مکتب برساخت‌گرایی

الف. جنبه تبیین‌پذیری

رویکرد انقلاب اسلامی به نظام بین‌الملل	رویکرد مکتب برساخت‌گرایی به نظام بین‌الملل
وجود الگوهای دوستی و دشمنی در رویکرد خارجی	توجه به ساختارهای معنایی-هنجاری (الگوهای دوستی-دشمنی)
تعامل مؤثر شامل اعمال تغییر یا اصلاح در سیستم بین‌المللی	توجه به نقش کارگزاری انقلابی
هویت‌محوری رویکرد خارجی انقلاب اسلامی	موضوعیت هویت در تعریف منافع ملی و روابط خارجی
تطور مفهومی-کارکردی برخی از مصادیق هویتی انقلاب اسلامی	رابطه‌ای بودن هویت‌ها در عرصه سیاست خارجی
تغییرپذیری مثبت نظام بین‌المللی تحت تأثیر اصلاح نگرش قدرت‌ها	موضوعیت تغییر در ساختار و نظم بین‌المللی

ب. جنبه‌های تبیین ناپذیری

رویکرد مکتب بر ساخت‌گرایی به نظام بین‌الملل	رویکرد انقلاب اسلامی به نظام بین‌الملل
عدم تحلیل تضاد هنجارهای داخلی و بین‌المللی	توجه به هنجارهای داخلی معتبر انقلابی
تبیین ناپذیری هویت پیشینی انقلاب اسلامی	برخورداری انقلاب اسلامی از هویت پیشینی
دولت‌محوری بر ساخت‌گرایی	امت‌محوری به جای دولت‌محوری

نتیجه‌گیری

این نوشتار کوشید تا نشان دهد، خصیصه مشترک رویکردهای تئوریک عمده غربی در تبیین رفتار واحدهای سیاسی در روابط بین‌المللی، آن است که از تبیین کارگزاران انقلابی در سیاست بین‌الملل باز می‌مانند و نمی‌توانند نوعی پیوند علمی همدلانه با وقایع انقلابی و تأثیرات بین‌المللی برقرار سازند. از این رو ضعف کلی حاکم بر تئوری‌های مزبور، عدم درک ماهیت انقلاب اسلامی و رویکرد بین‌المللی و خارجی آن است. با این وجود، ضعف تبیینی مزبور در همه نظریه‌ها به یک اندازه و به یک شکل نیست بلکه برخی، از توان تبیین‌کنندگی موثرتر و برخی دیگر از توان تبیین‌کنندگی کمتر برخوردار هستند. در واقع، نظریه‌های مزبور را باید به مثابه طیفی در نظر گرفت که در یک سر آن رویکردهای مطرح در چهارچوب پارادایم رئالیسم قرار می‌گیرد و در سر دیگر آن، مکتب بر ساخت‌گرایی جای می‌گیرد. استدلال نوشتار نشان داد که هر چه از پارادایم رئالیستی فاصله می‌گیریم و به مکتب بر ساخت‌گرایی نزدیک‌تر شویم، بر توان تبیینی نظریه‌ها در تحلیل پدیده انقلاب اسلامی ایران افزوده می‌شود. به این ترتیب، هویت‌محوری، هنجارگرایی و ارزش‌محوری، کارگزارگرایی انقلابی، تحول‌گرایی انقلاب اسلامی در سیاست خارجی از جمله مواردی هستند که مکتب بر ساخت‌گرایی علی‌الخصوص شاخه کل‌گرای آن از توان تبیین‌کنندگی آن بیش از سایر رویکردهای تئوریک برخوردار است. با این وصف، در تحلیل نهایی بنا بر برخی ویژگی‌های اختصاصی که مختص به انقلاب اسلامی و رویکرد خارجی آن در سیاست بین‌المللی می‌گردد، رویکرد بر ساخت‌گرایی نیز توان تبیین انقلاب اسلامی را در برخی جنبه‌ها ندارد.

مقایسه جنبه‌های تبیین‌کنندگی انقلاب اسلامی در رویکردهای تئوریک سیاست بین‌الملل

ضعف‌های تبیینی	جنبه‌های تبیین‌کننده	رویکرد فکری
<ul style="list-style-type: none"> - نظم/امنیت محوری صرف و نادیده گرفتن مسئله تغییر - دولت‌محوری به جای امت‌محوری - تفکیک سیاست خارجی از سیاست داخلی - تأکید بر جبر ساختاری بین‌الملل - اعتقاد به شباهت رفتاری بازیگران در عرصه بین‌المللی - تمرکز بر ساختارهای مادی و عینی 	-----	رنالیسم
<ul style="list-style-type: none"> - غیردینی بودن ابعاد ارزشی در نظام بین‌الملل - ابزاربودگی هنجارها در خدمت استقرار نظم بین‌المللی - مطلوب قدرت‌ها - پذیرش مشروعیت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی - بدون رویکرد انتقادی 	<ul style="list-style-type: none"> - توجه به هنجارها/ ارزش‌ها در تقابل با قدرت‌محوری رنالیسم - توجه به بازیگران غیردولتی (اعتقاد به تکرار بازیگران نظام بین‌الملل) 	لیبرالیسم
<ul style="list-style-type: none"> - حصر مفهوم هنجارها در توافق قدرت‌ها برای نیل به ارزش‌های جهانشمول - تجدید تعامل ساختار با کارگزار تنها در چهارچوب هنجارهای جامعه جهانی 	<ul style="list-style-type: none"> - موضوعیت عدالت به‌عنوان پیش‌شرط نظم پایدار بین‌المللی - توجه به اهمیت کارگزار (انقلابی) در تعامل با ساختار بین‌الملل 	مکتب انگلیسی
<ul style="list-style-type: none"> - ابهام در تبیین موقعیت‌های تضاد میان هنجارهای داخلی و بین‌المللی - عدم تبیین هویت‌های پیشینی منابخش به رفتار خارجی انقلاب اسلامی - موضوعیت دولت‌ها (به‌ویژه دولت‌های هنجارساز) در سیاست بین‌الملل 	<ul style="list-style-type: none"> - توجه به ساختارهای معنایی/هنجارهای در تعریف الگوهای دوستی/دشمنی - موضوعیت هویت در تعریف منافع ملی و روابط خارجی - رابطه‌ای بودن هویت‌ها در عرصه سیاست خارجی - پذیرش تغییرپذیری ساختار و نظم بین‌المللی - توجه به کارگزاری انقلابی - توجه به اهمیت ساختارهای داخلی معناساز در سیاست خارجی 	مکتب برساخت‌گرایی

منابع

- جوادى ارجمند، محمدجعفر و چاپکی، ام‌البنین (۱۳۸۹)، «هویت و شاخص‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۱.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۰)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، سمت، چاپ چهارم، ویرایش اول.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۲)، «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال پنجم، شماره هشتم، بهار و تابستان.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۱)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران روندها و بازتاب‌ها»، فصلنامه خاورمیانه، سال نهم، شماره ۳، پاییز.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و رادفر، فیروزه (۱۳۸۸)، *الگوهای صدور انقلاب در سیاست خارجی دولت نهم*، دانش سیاسی، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان.
- رضایی اسکندری، داود (۱۳۸۴)، «تحول مفهوم دولت در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هشتم، شماره اول.
- ریتز، جورج (۱۳۸۰)، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ پنجم.
- عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۱)، *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، جلد اول، تهران: ابرار معاصر.
- فلاحی، علی (۱۳۸۰)، «سازنده‌گرایی در سیاست خارجی»، راهبرد، شماره ۲۱، پاییز.
- قرآن کریم، سوره انبیا، آیه، ۹۲.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل یازدهم.
- قهرمان‌پور، رحمن (۱۳۸۳)، «تکوین‌گرایی: از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۴.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی»، راهبرد، شماره ۳۱.
- کلارک، یان (۱۳۸۲)، *جهانی‌شدن و نظریه روابط بین‌الملل*، فرامرز تقی‌لو، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مصلى نژاد، عباس (۱۳۸۶)، *فرهنگ سیاسی در ایران*، تهران: فرهنگ صبا.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- Baldwin, David. (Ed.) (1993), *Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate*, New York: Columbia University Press.
- Baylis, John & Smith Steve, (1997), *the Globalization of World Politics*, Oxford: Oxford University Press.
- Boekle, H., Rittberger, V., Wagner, V., W. (1999) "Norms and foreign Policy: Constructivist Foreign Policy Theory", *Turbinger Arbeits papiers zur Internationalen politik und Friedensforschung*, No.34A.
- Bull, Hedley (1977), *the Anarchical Society*, London: Macmillan.
- Caporaso, James. A (1997) "Across the Great Divide: Integrating Comparative and International Politics", *International Studies Quarterly*, Vol.41, No.4, (Dec., 1997), p.564

- Cox, Robert.W(1981), "Social Forces and World Orders: Beyond International Relations Theory", *Millennium: Journal of International Studies*, Vol.10, No.2.
- Haffman, Stanly(1997), "An American Social Sciences: International Relations", *Daedauls*, Vol.106, No.3.
- Hay, Colin(2002), *Political Analysis: A Critical Introduction*, London, Palgrave.
- Holiday, Fred(2000), *Revolution and World Politics: the Rise and Fall of Sixth Great Power*, London, Macmillan Press.
- Knusten, T.L.(1997), "A History of International Relations Theory", Manchester and New York: Manchester University Press.
- Little, Richard(2009), "International Relations Theory from Former Hegemony" In Christian Reus-Smit and Duncan Sindal, (Eds.), *The Oxford Handbook of International Relations*, Oxford: Oxford University Press.
- Morgenthau, Hans.J.(1954), *Politics among Nation: Stuggle for Power and Peace*, New York, Alfred Knopf, 2nd.
- Mouritzen, Hans(1997), "Kenneth Waltz: A Critical between International Politics and Foreign Policy", in Iver B. Neumann and Ole Waver(eds.), *the Future of International Politics and Relatioans*, London: Routledge.
- Price, R.M. and Reus-Smit, C.(1998) "Dangerous Liasons? Critical International Theory and Constructivism", *European Journal of International Relations*, 4, 3: 266-267.
- Shils, Edward A and Finch, Henry A(1949), *Max Weber on the methodology of the social sciences*, The Free Press of Glencoe, Illinois.
- Snyder, Robert.S(1999), "The US and Third World Revolutionary States: Understanding the Breakdown in Relations" *International Studies Quarterly*. No.43.
- Smith, Steve(2001), "Reflectivist and Constructivist Approaches in International Theory", in John Baylis and Steve Smith, *The Globalization of World Politics(eds)*, Oxford: Oxford University Press, 2nd edition
- Wendt, Alexander,(1995), "Constructing international politics" *International Security*, Vol. 20, No.1(Summer)
- Wendt, Alexander,(1992), "Anarchy is what States Make of It: the social construction of power politics", *International Organization*, Vol.46.No.2.
- Waltz, Kenneth(1979), *Theory of International Politics*, McGraw-Hill.
- Wight, Martin(1991), *International Theory: The Three Tradition*, Leicester: Leicester University Press.